



## مادری کردن برای متن‌ها

🔖 علی‌پسر را آن‌قدر روی پایم

تکان دادم که بالاخره خوابش

برد. حالا نشسته‌ام که

ویرایش سفرنامه آقای

نویسنده را از سر بگیرم. قرار

است روایت حضورش در راه‌پیمایی سالانه

بوستنی وهرزگوین را در قالب کتابی چاپ کند. انصافا

خوب هم روایت کرده است؛ اما جای جای متن پر از

«اگرچه... اما...»، «اما باین حال...» و «باوجوداین‌که...»

ولی...» است. مبالغه نکرده‌ام، اگر بگویم در هر صفحه

حداقل دوسه تا از «اینها» دیدم و اصلاحش کردم. در

ویرایش زبانی به «اینها» حشو می‌گویند. حتما شما هم

در مقام خواننده یا حتی نویسنده با این نادرستی

برخورد کرده‌اید یا آن را در جمله‌هایتان آورده‌اید. برای

همین تصمیم گرفته‌ام در سومین ستون غرغره‌ای

ویراستارباشی درباره حشوهای پرکاربرد غر بزئم.

همراهم باشید.

غراول این‌که «اگرچه» و «اما» هر دو تضاد را می‌رسانند.

درست نیست که با هم در جمله بیایند. این جمله را

ببینید: اگرچه زیر بمباران دشمن بودیم، ولی دلمان

خوش بود. این جمله دوچهره سالم دارد:

اگرچه زیر بمباران دشمن بودیم، دلمان خوش بود.

زیر بمباران دشمن بودیم؛ اما دلمان خوش بود.

ببینید کدام قید خوش‌تر می‌نشیند و آن یکی را حذف

کنید.

«اگرچه... اما...» شبیه‌های دیگری هم دارد:

مثل «باین‌که... اما...»، «باین‌که... باین حال...»،

«باوجوداین‌که... ولی...»، «هرچند... ولی...» و...

غر دوم را به «مترادف‌های بیجا» اختصاص می‌دهم:

سن... سالگی از حشوهای پرکاربرد است: در سن

۲۰سالگی وارد دانشگاه شد؟ نه! در ۲۰سالگی وارد

دانشگاه شد.

«تخته وایت‌برد»، «شب لیل‌القدر»، «پس بنابراین»

و «اما باین حال» نمونه‌های دیگری از مترادف‌های

بیجايند. صحیح‌شان می‌شود: وایت‌برد، شب قدر یا

لیل‌القدر، پس بنابراین و اما یا باین حال.

به‌کار بردن «آنچه‌که» یا «آنچه را» هم نمونه دیگری

از مترادف بیجا است. می‌دانید چرا؟ چون آنچه

خودش یعنی آن چیزی را که. البته اگر حذف «را» باعث

دشواری می‌شود، حذفش نکنید.

حالا نوبت شماست. این جمله‌ها را ویرایش کنید:

۱. اخوان اگرچه در سبک شاعری از نیما تأثیر گرفته

است، ولی از او فراتر رفته.

۲. باوجوداین‌که خودش از بیماری رنج می‌برد، ولی روزو

شب از پسرش پرستاری می‌کرد.

۳. پروین اعتصامی ناگهان در سن ۳۵سالگی

درگذشت.

۴. در طول عمر ۵۰ساله‌اش به آنچه که می‌خواست،

دست یافت.

راستی، حشو یکی از زیرشاخه‌های وسیع در ویرایش

زبانی است و اینجا فقط مختصری از انواع آن را مرور

کردیم.

**حاشیه‌نوشت:** علی به خواب رفته را آرام از روی پاهایم به

زمین منتقل کرده‌ام و برای ادامه کار، لپ‌تاپ را

گذاشته‌ام روی پایم. یکبار به با پیدا شدن موضوع غرغر

این هفته، در دفترچه یادداشت گوشه‌ام شروع کرده‌ام

به غرغرنویسی. به خودم می‌آیم می‌بینم همچنان دارم

پاهایم را تکان تکان می‌دهم و برای لپ‌تاپ هم مادری

می‌کنم! 📖

مروری بر یک کتاب نوجوانانه و معمایی

# مخاطب این کتاب تنبل‌ها نیستند

انتشارات در انتخاب هایش این کتاب قرار بگیرد، قطعاً می‌توان نام او را در زمره برندگان انتخاب بهترین کتاب به لحاظ پرداخت داستانی و اطمینان درباره محتوای کتاب قرار داد. محمود برآبادی، نویسنده این کتاب ۱۷۴ صفحه‌ای با انتخاب درست مکان وقوع داستان و شخصیت‌های اصلی داستان توانسته مخاطب نوجوان را از خود راضی کند. برآبادی در عین سادگی و روانی متن از کلماتی جدید استفاده کرده و معانی آنها را نیز همان‌جا در پای همان صفحه ذکر کرده که به دو جهت این کار قابل ستایش است؛ اول آن‌که بر گنجینه لغات مخاطب می‌افزاید و دوم آن‌که با آوردن معنا و مفهوم کردن کلمه برای مخاطب، جای استفاده کلمه جدید را در جمله به صورت عملی به او نشان می‌دهد. نویسنده با آوردن شخصیت «بابامراد» در داستانش به شیوه‌ای غیرمستقیم به مخاطب نوجوان می‌فهماند که «دود از کنده بلند می‌شود». بابامراد همان پیرمرد ریش سفیدی است که در ابتدا به او اشاره کردیم؛ پیرمردی که به واسطه او بسیاری از مشکلات آقای نامور در روستای حکیم‌آباد حل می‌شود. بابامراد که مرض قند دارد و خودش را مدیون پدر بزرگ آقای نامور. معلم جدید روستا. می‌داند، تمام تلاشش را برای حل و فصل کارهای آقای نامور می‌کند. طالب هم نخاله داستان است که با شیطنت‌ها و حسادت‌های جوانی‌اش، هم خودش را از داشتن یک زندگی بی‌دردسر محروم می‌کند و هم مانع دیگران برای رسیدن به اهدافشان می‌شود. هر چند که آقای نامور حواسش به همه چیز هست و با درایت خاص معلمی نمی‌گذارد که شاگردان مدرسه‌اش در دام شیطنت‌های طالب بیفتند. مخاطب در باغ متروک یعنی فصل اول کتاب با شایعه‌ای که مردم روستا درباره وجود گنج در باغ متروک درست کرده‌اند همراه می‌شود که در پایان و پس از گذراندن پیچ‌وخم‌های داستان پای آقای نامور، طالب و چهار نوجوان به این باغ باز می‌شود و صحت شایعه در پایان فصل دوم به نتیجه می‌رسد. آقای نامور که اول داستان تنها با یک کیف و یک عکس یادگاری وارد روستای حکیم‌آباد می‌شود حالا صاحب یک کوزه با ۱۱۰ سکه طلا و یک باغ به وسعت ۲۰۰۰ مترمکعب شده است. روستای حکیم‌آباد که از داشتن درمانگاه محروم است حالا دیگر با آمدن آقای نامور و تصمیمش برای این‌که باغ متروک را به درمانگاه تبدیل کند، واقعا آباد می‌شود. «ولوله‌ای توی حکیم‌آباد افتاده بود. در روستایی که سال تا سال، آب از آب تکان نمی‌خورد، حالا موضوع جالبی برای گفت‌وگو پیدا شده بود. همه درباره گنج و دفینه باغ حکیم صحبت می‌کردند.» برای دنبال کردن ادامه داستان با قلم محمود برآبادی همراه شوید. 📖

🔖 «بابا مراد آنقدر سنگین نبود که

تعداد دوچرخه را به هم بزند. بیشتر از

آن‌که نشان می‌داد، سبک بود. باریش

و مو و لباس و گیوه سفید، مثل يك

بغل پشم گوسفند بود که ترك

دوچرخه گذاشته باشند.»

این گوشه‌ای از روایت روایتگر «مسافر حکیم‌آباد» است.

مسافری که از راهی دور به «حکیم‌آباد» می‌آید، اما کلید همه

سؤالاتش در «گل تپه» پیدا می‌شود. مسافر حکیم‌آباد کتابی

است پرشور با داستانی ساده همراه با فواصل داستانی

معمّاگونه که مخاطب نوجوان را با خودش همراه می‌کند و اجازه

تنبلی در خواندن به او نمی‌دهد.

مسافر حکیم‌آباد روایتی است از يك معلم که در ظاهر برای

معلمی و در باطن برای رسیدن به جواب سؤالات و پیدا شدن

گمشده‌اش به حکیم‌آباد سفر می‌کند. او با همراه داشتن

يك عکس از دوران کودکی‌اش از اهالی روستا پرسان پرسان

می‌گردد تا بالاخره به وسیله بابا مراد گمشده‌اش را پیدا می‌کند.

جریان اصلی داستان حول چهار شخصیت نوجوان به نام‌های

ابراهیم، صادق، حبیب و مسعود پیش می‌رود و مرکز این

داستان هم آقای نامور معلم جدید روستاست.

کتاب در دو فصل «باغ متروک» و «درمانگاه» با ۱۴ قسمت در هر

فصل طراحی شده، با دو داستان جداگانه اما کاملاً مرتبط به هم،

به شکلی که خواننده اگر به تیترا بالای صفحات توجهی نداشته

باشد متوجه عوض شدن فصل‌ها نمی‌شود.

در مسافر حکیم‌آباد مخاطب نوجوان با چهار نوجوان همراه

می‌شود که شیطنت‌هایشان را دارند، پاکی و سادگی‌شان سر

جایش است و در عین حال گاهی آنچنان صفات رفتاری از

خودشان بروز می‌دهند که همه بزرگ‌ترها را شگفت‌زده می‌کنند.

به دلیل وجود این چهار نوجوان در داستان، مخاطب به خوبی

به وسیله همذات‌پنداری روایت داستان را دنبال می‌کند و در

پایان مدعی خواهد شد که کتاب خوب پیش می‌رود. البته با

توجه به سن مخاطب به نظر می‌رسد انتشارات به نشر از

جذابیت‌هایی مثل تصویرگری و طراحی صفحه مناسب این

سن، بهره بیشتری - می‌توانست ببرد که این ضعف در طراحی

جلد بسیار مشهودتر می‌شود. عکس جلد - که مربوط به

قسمتی از داستان است. می‌توانست از جای دیگری از داستان

انتخاب شود یا حداقلش این بود که در تصویرگری از رنگ‌های

جذاب‌تری برای جلب مخاطب استفاده می‌کرد. به هر ترتیب

کسی که، شانس بیاورد و در این بازار گیج کتاب و به سبب نام

نجمه نیلی‌پور

روزنامه‌نگار



مسافر حکیم‌آباد

نویسنده:

محمود برآبادی

تصویرگر:

وحید خاتمی

انتشارات:

به‌نشر

۱۷۴ صفحه

۲۰۰۰۰ تومان